



بنام خدای که فکر خرد
بیند بدار عقل چون بنکست
به پیشی که شد پست از مهر خجسته
بزرگی که مرکز نبود پست خرد
بصیرت سمیعیت بی چشم دگرش
بصیرتی که در پردیهای خیال
رحمی که بر یکجاست در نیت
کریمی که تا خواند چنان نهاد
بساط ز من بر بساط ملک

نیارد که ناکت اولی به
که پست او لیکن در پست
ز بزرگست هر دست او راست
سوی آن بزرگی خلل رسد
نمونه بود عیش از عقل و موش
نهان کش تا ز راه نپندال
اگر حق پست است اگر نیت
بر آن نهاد و آنچه توان نهاد
بر آراست از آدمی و ملک

جهان شد بر این رخا که است
 رسیدند خوار میان من
 یکی کوه آسن در بر پیا
 ز بندیش خالی دماغ آمد
 ز بانگ دهل فتنه خوابت
 ز جوش سواران در آن حبس
 کانه بخون نچین امین
 بر آمد ز جاجی کانه صا
 بخون نچین از کانه خدک
 سرزیده در سینه کاوش کرد
 ز نوک پستان نخت نخت کرد
 در و دشت اریل خون شد
 زمین در زلزله نسیم پستور
 جو کوشش ز سر و دوطقت
 ز شیران کزیران شدند سوا
 ز بر قش زد آتش در آن پست
 ز داز کوه نشسته شمشیر
 شدن دجله کین را سپهر
 جو پروانه سوی جبراع
 چوب دیران در آورد
 گذرگاه شد تنگ بر عا
 مراغه کمان خون دی من
 زمر کوشه دادند اجل را ندا
 جو غمزه را بروی خوابان
 ز چشم زده خون را و سیر
 دوزان جوار خار کلهای
 در اینجا ستوران شناسد
 ز کرد پیه آینه زارفتو
 شدند اهل جوار زم بر شخت
 ز تن تاب رفته زیار تو